



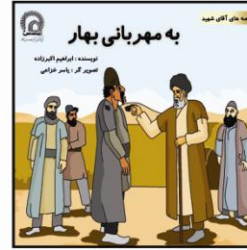
قصه های آقای شهید

سخن شیرین

نویسنده: ابراهیم اکبرزاده
تصویر گر: یاسر خزاعی



از این مجموعه می خوانیم :





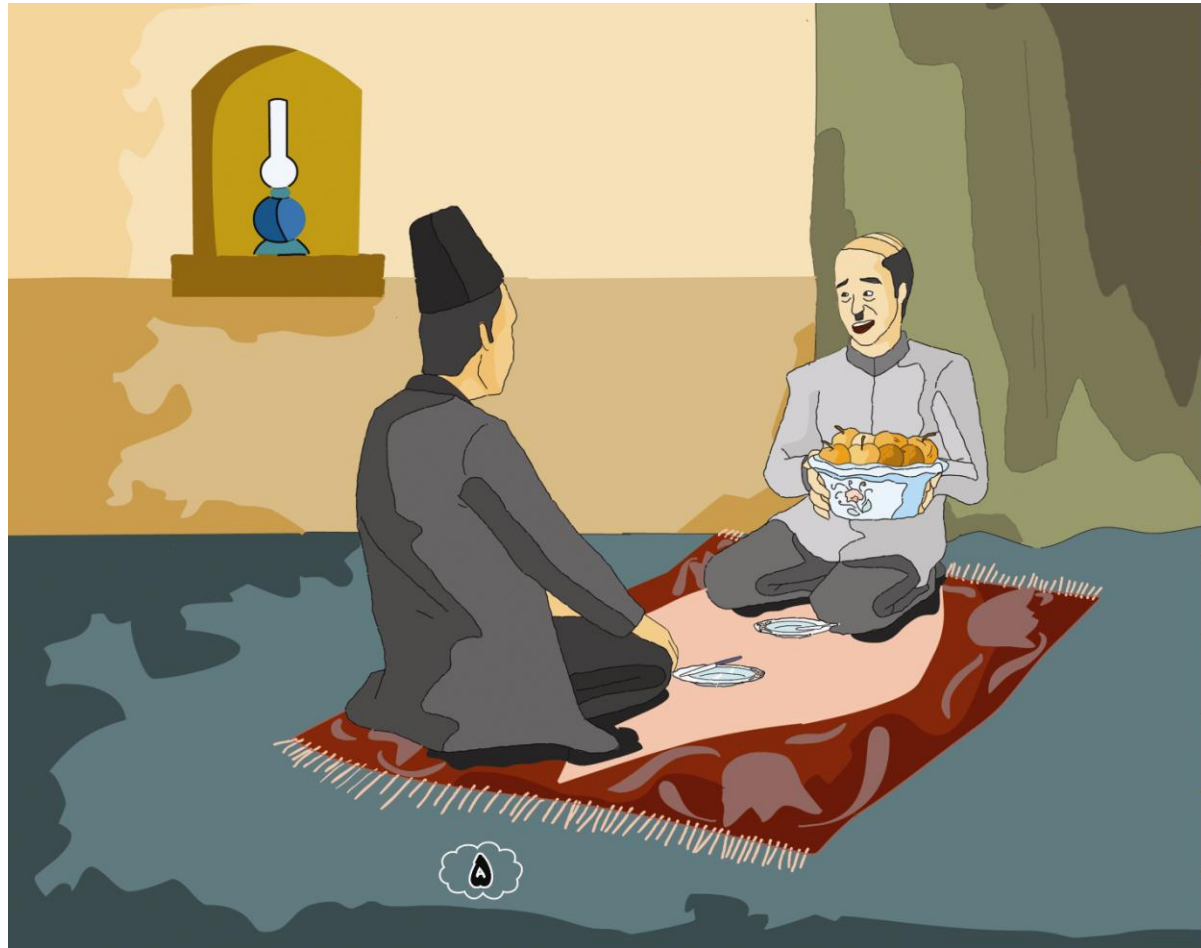
سید حسن مدرس (ره) در «سرابه»^۱ به دنیا آمد. پدرش سید اسماعیل بود و مادرش خدیجه نام داشت. سید حسن چهره‌ای شاداب داشت. با صدای زیبایی قرآن می‌خواند. بزرگتر که شد نماینده مردم در مجلس بود. مردم او را خیلی دوست داشتند. در آن زمان، رضاخان شاه ایران بود. او به مردم ظلم می‌کرد. مدرس و تعدادی از نمایندگان در مجلس می‌خواستند رضاخان را اخراج کنند. سرانجام مدرس به دست مأموران رضاخان در کاشمر به شهادت رسید. سالهای سال است که از آن زمان می‌گذرد. اکنون قبر آقای شهید زیارتگاه همه مردم ایران است.



زیارتگاه شهید آیت‌الله... سید حسن مدرس (ره) (آقای شهید) - کاشمر



باد ملایمی که می‌وزید هوای اتاق را مطبوع کرده بود. دو نماینده در اتاق نشسته بودند و با هم صحبت می‌کردند. یکی از آن دو صاحبخانه بود. او چنان خوشحال بود که مهمان تعجب کرد. مهمان برای این که علت خوشحالی صاحبخانه را بداند پرسید: «امروز خیلی خوشحالی، چه اتفاقی افتاده؟ بگو و ما را هم خوشحال کن.»



صاحبخانه همین طور که ظرف میوه را جلو دوستش
می گذاشت گفت: «اگر امروز در مجلس بودی و آنچه
را من می دیدم می دیدی، تو هم خوشحال می شدی.»
بعد به دوستش که مشتاقانه به سخنانش گوش
می داد نگاهی کرد و گفت: «امروز در مجلس وقتی
سید حسن مدرس شروع به سخنرانی کرد، همه مات
و مبهوت سخنرانی او شدند. کاش بودی... سخنانش
در عین سادگی، بسیار پُر محتوا، شیرین و روان بود.
من جذب سخنانش شده بودم...»



سخن صاحبخانه که به اینجا رسید نگاه
دقیق‌تری به دوستش انداخت و گفت: «شاید
تو هم گاهی وقت‌ها در مجلس، سخنرانی
مدرس را شنیده باشی؛ اما آنچه امروز مرا
این قدر خوشحال کرده چیز دیگری است.»
و ادامه داد:



۹

د وقتی سخنرانی مدرس تمام شد بقیه
نمایندگان اعتراف کردند که سخن گفتن بعد
از مدرس بی اندازه دشوار و کار مشکلی است،
مرد مهمان لبخندی بر لبانش نشست و گفت:
د البته، در زمانه ما مدرس در سخنرانی
بی همتا است،

۸